

## شاهنامه و تعصب دینی محمود غزنوی

پیش از این، بنده در مقاله ای تحت عنوان «شاهنامه و هویت فرهنگی محمود غزنوی» (ایران شناسی، سال ۱۱، شماره ۲ تابستان ۱۳۷۸) در باب این که آیا «ترک بودن» محمود بر نحوه برخورد او با شاهنامه و نوع استقبالی که از حماسه ملی ایران در آن روزگار به عمل آمد اثری داشت یا نه، بحثی موجه کرده ام. در آن مقاله متذکر شده بودم که محمود غزنوی با آن که از حیث تبار پدري مسلماً ترک بوده است، از لحاظ فرهنگی و هویت روانی ایرانی بوده و گفتم که دوران شکل گیری شخصیت محمود و اصولاً همه شاهان غزنوی، یعنی دوران طفولیت تا حدود شش سالگی که علمای روان شناسی فرنگ این دوران را formative years می نامند، در محیطی کاملاً ایرانی و زیر نظر مادران ایرانی و دایگان ایرانی گذشته است.

موضوع دیگر آن است که اکثر فضیلاي متخصص در ادب کلاسیک فارسی به تعصب محمود و فرزندانش در مذهب تسنن اشاره کرده و بسیاری از ایشان نیز دلیل واقعی عدم پیشرفت فردوسی در برابر غزنوی را تشیع شاعر ملی ما پنداشته اند.

به نظر بنده، ایشان در این داوری، تحت تأثیر برخی از ابیات هجونا مه منسوب به فردوسی و افسانه های مربوط به وی قرار گرفته اند، بی آن که به این موضوع اشاره ای کرده باشند. از جمله در دیباچه قدیم شاهنامه سی و نه بیت هجونا مه آمده که این چند بیت از آن است:

ایا شاه محمود کشور گشای  
که دیدی تو این خاطر تیز من  
ز کس گرترسی بترس از خدای  
نیندیشی از تیغ خونریز من

که بد دین و بد کیش خوانی مرا  
 مرا غمز کردند کان پُرسخن  
 مرا سهم دادی که در پای پیل  
 ترسم که دارم ز روشندلی  
 گر از مهر ایشان حکایت کنم  
 بر این زادم و هم بدین بگذرم  
 منم شیر نر، میش خوانی مرا  
 به مهر نبی و علی شد کهن  
 تنت را یساوم چو دریای نیل  
 به دل مهر جان نبی و علی...  
 چو محمود را صد حمایت کنم  
 ثنا گوی پیغمبر و حیدرم  
 به علاوه در همین دیباچه نیز آمده است که مخالفان فردوسی به محمود گفتند: «... او مذهب قرمطیان دارد و اعتقاد او در مذهب سنت و جماعت نه. سلطان از این سخن با فردوسی بد شد». (ریاحی، سرچشمه های فردوسی شناسی، ص ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۵).

نظامی عروضی مؤلف چهار مقاله (تألیف حدود ۵۵۰) نیز در همین زمینه نوشته است که مخالفان فردوسی به محمود گفتند: «او مردی رافضی ست و معتزلی مذهب، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت:

به بینند گان آفریننده را  
 نینگی مرنجان دو بیننده را  
 و بر فرض او این بیتها دلیل است که او گفت:  
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد  
 یکی خوب کشتی به سان عروس  
 پیمبر بدو اندرون با علی  
 اگر چشم داری به دیگر سرای  
 بر این زادم و هم بر این بگذرم  
 برانگیخته موج از او تند باد...  
 بر آراسته همچو چشم خروس  
 همه اهل بیت نبی و وصی  
 به نزد نبی و وصی گیر جای...  
 چنان دان که خاکی پی حیدرم  
 و سلطان محمود مردی متعصب بود، در او این تخلیط بگرفت...» (همان کتاب، ص ۲۳۳-۲۳۵).

معمولاً دلیل ضدیت محمود با شیعیان، حمله او به ری و بردار کشیدن جمعی از متکلمین آن ثغور و سوزاندن کتب ایشان زیر دارهاشان ذکر می گردد. گاهی نیز اشارتی به مخالفت محمود با ملاحده و قرامطه می شود و این را به حساب شیعی ستیزی محمود می گذارند. مثلاً استاد دانشمند آقای محمد امین ریاحی می نویسد که سامانیان نسبت به شیعیان ملایمت داشتند اما محمود غزنوی با تعصب و سخت کوشی تمام سیاست مذهبی عباسیان را اجرا می کرد و می گفت «من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می کنند» (ریاحی، کسایی مروزی، ص ۲۹). دقت نظر و وسواس علمی و نکته سنجی استاد ریاحی از کسانی چون بنده

که سالیان خوشه چین خرمن فضل ایشان بوده است پنهان نیست. اما متأسفانه در این مورد به سبب همان پیشداوری‌هایی که ذهن همه ما ایرانیان را نسبت به محمود غزنوی بدبین کرده است، ایشان مطلب را به نحوی ادا فرموده اند که انگار می شود از مخالفت محمود با «قرامطه» برای اثبات مخالفتش با شیعیان اتخاذ سند کرد. یعنی ابتدا می گویند که سامانیان با شیعه ملایمت می کردند. بعد می نویسند اما محمود غزنوی در پیروی از سیاست مذهبی عباسیان تعصب نشان می داد و آن وقت یکباره سخن محمود را در ماجرای حسنگ که «من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم»، نقل می فرمایند، یعنی قرمطی و شیعه را خلط می کنند.

باید توجه داشت که قرمطی دیگر است و شیعه دیگر. البته ممکن بود که لفظ قرمطی را به قصد توهین در باب کسی که قرمطی نبود به کار برند، یا وی را به اتهام قرمطی بودن بکشند، ولی شیعه و قرمطی را با هم اشتباه نمی کرده اند. چنان که می دانیم قرامطه در ۲۸۰ هجری آغاز به فعالیت وسیع کردند و در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری که دوران اقتدار محمود است (۳۸۹-۴۲۱) در ایران و عراق تلاش گسترده ای برای سرکوبی آنها صورت گرفت. پس قرامطه در این زمان فرقه گمنام و مخفی نبودند که زعمای قوم و من جمله محمود غزنوی آنها را شناسند یا فرق بین آنها و شیعیان را ندانند. اما اگر بگوییم محمود با شیعیان مخالفت نداشت، پس چرا شیعیان ری را به دار کشید و کتشان را سوزاند. این جا هم باز به نظر بنده فرق شیعه دوازده امامی و شیعه غالی و فاطمی و اسماعیلی تندرو به کلی نادیده گرفته شده است.

حملة محمود به ری و بکشتن برخی از متکلمین تندرو دلیل بر مخالفت او با شیعه اثنی عشری نیست. خود شیعیان امامیه اگر دستشان به غالیانی که برای حضرت علی (ع) ذات الهی تصور می کردند می رسید، پوست از سرشان بر می کشیدند، تا چه رسد به محمود که در مقابل خلفای بنو عباس خود را مسؤول هم می دانسته است.

شیعیانی که در زمان غزنویان علوی نامیده می شدند، در آزادی و صلح و آرامش در مناطق تحت سیطره غزنویان زندگی می کردند. اما آن فرقه های تندروی شیعه که عقاید مذهبی و سیاسی شان به هم آمیخته بود و برای حکومت غزنوی اسباب ناراحتی و زحمت بودند به شدت سرکوب می شدند. در این مورد شیعه بودن و سنی بودن مطرح نبود. ملاک واقعی سیاست و تثبیت قدرت سلاطین غزنویه بود نه شیعه و سنی بودن رعایا. این هم مختص به محمود و فرزندانش نبود. همه سلسله هایی که بر ایران حکومت کرده اند مخالفین خود را سرکوب نموده اند. از آن گذشته خراسان منطقه ای بود که شهرهای مهم

شیعه نشین داشت و رؤسای علویان در شهرهای مختلف آن اهمیت سیاسی داشتند. پادشاهی چون محمود هرگز حاضر نبود بدون دلیل یا فقط به دلیل تعصبات مذهبی، شیعه خراسان را از خود متنفر سازد و تخم نفاق و مخالفت در میان رعایای خود بپراکند. یادمان نرود که شیعیان در خراسان آن قدر مهم بودند که عده ای از علما انتصاب حضرت رضا (ع) را به جانشینی مأمون یک شگرد سیاسی می دانند که به وسیله آن مأمون می خواست شیعه خراسان را به خود جلب کند (ریاحی، کسای مروز، ص ۲۸).

از طرف دیگر اگر به زندگی خصوصی محمود و رفتارش با شیعیان نگاه کنیم می بینیم که کوچکترین اثری از شیعه ستیزی در وجود او نبوده است. مثلاً ما از اسم و رسم سه نفر از دامادان محمود خبر داریم. می بینیم که از سه دختری که محمود به شوهر داد و ما از ازدواجشان خبر داریم دو نفرشان را به مردان شیعی شوهر داد. یعنی یکی زن منوچهر فرمانروای طبرستان شد (بیهقی، ص ۲۶۴) و یکی هم همسر عنصر المعالی کیکاوس بن دارا (قابوسنامه، ص ۱۲). فقط دختر دیگرش حره زینب بود که به همسری یغان تگین پسر قدر خان فرمانروای کاشغر در آورده شد. از این گذشته، محمود برای غضائری رازی و کسای مروز که هر دو از شعرای نامدار شیعه بودند صلوات گران می فرستاد که غضائری قصیده شکریه ای در این مورد گفته و متن آن در دیوان عنصری به همراه پاسخ و نقد عنصری بر آن در دست است.

کسای مروز هم آتش تشیع اش چنان تند بود که ناصر خسرو شاعر اسماعیلی، از مناقب و مراثی کسای که بر مذاق شیعه دوازده امامی گفته شده بود چنان ناراحت بود که «شکستن بازار کسای را لازم می شمرد» (ریاحی، کسای مروز، ص ۳۲). بنابراین اگر صرف شیعه بودن فردوسی خشم محمود را برانگیخته بود، پس چرا سلطان به شعرای شیعه دیگری که تشیعشان به مراتب از فردوسی شدیدتر بود صلح می داد و احترام می کرد؟ گذشته از دختر دادن به دامادان شیعه و صلح دادن به شعرای امامیه، سلطان محمود و فرزندان او احترام علویان خراسان را نگاه می داشتند. البته به شرطی که علویان در سیاست مداخله نکنند و مطیع سلاطین آل سبکتگین باشند. (Bosworth, pp. 188, 195) چنان که نقبای علویان گاه نیز به سفارت به دربار سلاطین دیگر اعزام می شدند. آنان از پرداخت برخی از مالیاتها نیز معاف بودند (همان جا، و بیهقی، ص ۱۷). از همه اینها گذشته، لغات «باطنی» و «رافضی» چنان که آقای بازورث می گوید و بنده هم با رای ایشان موافقم در کاربرد آن زمان مفهومی مترادف با اسماعیلی یا اسماعیلی تندرو داشته است (Bosworth, p. 200) و بدین جهت نباید «رافضی» کُشی و «باطنی» گیری محمود

حمل بر مخالفت او با شیعه بشود. از سوی دیگر مخالفت با اسماعیلیه هم منحصر به محمود نبوده است. مثلاً امیر خلف بن احمد صفاری امیر سیستان به تصریح تاریخ سیستان و تاریخ گردیزی داعی بزرگ اسماعیلی ابویعقوب سجستانی را بکشت. بنده تا به حال ندیده ام که کسی نسبت مخالفت با تشیع به امیر خلف داده شده باشد. از طرف دیگر اگر رفتار غزنویان با شیعه بد بود، لابد آنها هم نسبت به سلاطین آل سبکتگین نظر خوشی نمی داشتند. در حالی که می دانیم که شیعیان نیشابور بر ضد ترکمانان سلجوقی به صاحب برید امیر مسعود که پنهان بود کمکها کردند و در این راه جان و مال خود را به خطر انداختند (بیهقی، ص ۸۰۵). و اما آمدیم بر سر تعصب دینی سلاطین غزنوی و این که آیا آنان به اصطلاح خشکه مذهب بوده اند یا نه.

بنده نمی خواهم که موارد متعدد صحنه های شادخواری و بزم و میگساری سلاطین غزنوی را که در تاریخ بیهقی مکرراً ذکرشان آمده است این جا نقل کنم. هر کس تاریخ بیهقی را خوانده باشد از جزئیات آن صحنه ها نیز آگاه است. در عوض نقل آن گونه شواهد، بنده تأکید را بر ابیاتی از شعرای دربار غزنویان می گذارم که مضمونشان نشان دهنده این حقیقت است که اگر سلاطین غزنوی نسبت به اسلام تعصب مذهبی داشتند شاعری را که چنان ابیاتی می سرود مصلوب و مسلوخ می کردند، نه این که به او صله و جایزه هم بدهند.

می دانیم که متعصبین مذهبی مانند امام محمد غزالی\* کوشیده اند تا اعیاد ایرانی را به قول خودشان مندرس سازند. غزالی به این مطلب در کیمیای سعادت تصریح دارد. علی رغم این تمایل متعصبین سنی مذهب، شاهان غزنوی سنی مذهب نوروز و مهرگان و سده را با نهایت شکوه جشن می گرفتند و شعرای دربار هم قصاید غراً در تهنیت و شادباش این ایام می سرودند و از ایشان صلوات گران می ستند. برای این شعرا و طبعاً از نظر ممدوحین ایشان، اعیاد ایرانی در ردیف اعیاد اسلامی بود، نه این که به دلیل ایرانی بودن در پایه ای فروتر از اعیاد مذهبی قرار داشته باشد. مثلاً عنصری می فرماید:

اورمزدِ مهرماه آمد رسول مهرگان      مانده زی ما از بزرگانِ اوایل یادگار  
(دیوان عنصری، ص ۵۷)

بسیار فرق است میان این که نه تنها مهرگان را جشن بگیرند و آن را یادگار بزرگانِ اوایل بدانند، بلکه اورمزد روزِ مهر ماه را هم بزرگ بشمارند و این که مانند یک خشکه مذهب

\* به تخفیف زاء و منسوب به دیهی به نام غزاله، نه آن چنان که حضرت استاد علامه مرحوم همایی رحمه الله علیه فرموده اند به تشدید زاء.

متعصب چونان غزالی طوسی بخواهند که این «اعیاد گبرگان» به کلتی مندرس گردد. قس  
ایضاً:

رامش افزای باد و نیک اختر بر ملک اورمزد شهر یور  
(دیوان عنصری، ص ۵۸)

ظاهراً سلاطین غزنوی نوروز بزرگ و نوروز عامه هر دو را جشن می گرفته اند:

نوروز بزرگ آمد، آرایش عالم میراث به نزدیک ملوک عجم از جم  
بر دولت شاه ملکان فرخ و پیروز آن قبله فخر و شرف گوهر آدم  
(دیوان عنصری، ص ۱۹۳)

آنچه کاملاً روشن می سازد که اعیاد ایرانی به هیچ روی از اعیاد مذهبی کمتر نبوده اند و  
غزنیان به آنها به چشم تعصب مذهبی نمی نگریسته اند این ابیات است:

به سالی اندر هموار پنج جشن بود دورسم دین عرابی، سه رسم ملک عجم  
سه مر عجم را: نوروز و مهرگان و سده بهار و تیر\* که آباد زوشود عالم  
دو عید رسم عرب عید اضحی و فطر است لقای مجلس میر است بر عبید و خدم  
(دیوان عنصری، ص ۲۰۴-۲۰۵).

در مورد برتری اعیاد عجم بر اعیاد اسلامی شاعری که صراحت لهجه بسیار دارد و  
طوری سخن می گوید که ممکن نیست کسی که تعصب مذهبی دارد از سخن او خشمگین  
نشود، تا چه رسد به این که به او صله و انعام هم بدهد، استاد فرخی ست. مثلاً ببینید چگونه  
عید قربان را با نوروز مقایسه می کند:

عید همچون حاجیان نوروز را پیش اندر است ایبت نوروزی که عیدش حاجب و خدمتگر است  
عید اگر نوروز را خدمت کند بس کار نیست چاکر نوروز را چون عید سیصد چاکر است  
عید را زینت ز مال و ملک درویشان بود زینت نوروز، هم باری، به نوروز اندر است  
(دیوان فرخی، ص ۴۲۷)

جای دیگر حتی شدیدتر از مورد فوق در تعارض مهرگان با ماه مبارک رمضان می فرماید:

مهرگان رسم عجم داشت به پای جشن او بود چو چشم اندر بای  
هر کجا در شدم از اول روز با می اندر شدم و بربط و نای

\* ضمناً باید توجه داشت که در مصراع ثانی بیت دوم که می گوید «بهار و تیر که آباد زوشود عالم»، با آن که  
درباره نوروز و مهرگان ست معلول فساد متن نیست. اعنی نپندارند که شاید شاعر به جای «بهار و تیر» «بهار و مهر» گفته  
و بعدها به سبب فساد متن به «بهار و تیر» گشتگی یافته. این کاربردها معلول تغییرات تقویم در آن زمان بوده که گهگاه  
در اشعار سرایندگان آن دوران بروز می کند. چنان که عنصری نیز گوید: اگر به تیر مه از جامه بیش باید تیر (یعنی  
قسمت و بهره) / چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر (دیوان، ص ۶۴).

تاما مه روزه در آمیخت بدوی کارها تنگ گرفته ست بدوی با چنین ماه، چنین جشن بود  
 آن همه رسم نکوماند به جای روزه تنگخوی کج فرمای  
 همچو در مزکت آدینه سرای\*  
 (دیوان فرخی، ص ۳۸۸)

شاعر بزرگ دیگر غزنویان، یعنی منوچهری هم در باب ماه رمضان و روزه گرفتن و عبادت که لازمه این ماه است می فرماید:

ماه رمضان رفت و مرا رفتن او به آن کس که بود آمدنی، آمده بهتر  
 عید رمضان آمد، المنه لله و آن کس که بود رفتنی، اورفته بده به...  
 من روزه، بدین سرخترین آب گشایم زان سرخترین آب رهی را ده و مُسته  
 (دیوان منوچهری، ص ۹۹)

جای دیگر در دیوان خویش آن چنان خماریات را با ایماژهای مذهبی در می آمیزد که به نظر بنده ممکن نیست ممدوحی که ادنی تعصب و غم مذهب در جان دارد چنین گفتاری را تحمل کند:

به رکوع آر صراحی را در قبله جام چون فرو ناله شود باز در آور به قیام  
 از سجودش به تشهد بر، آنکه به سلام زو سلامی و درودی ز تو بر جمع کرام  
 این نماز از در خاص است میاموز به عام عام نشناسد این سیرت و آیین کبار  
 (دیوان منوچهری، ص ۱۶۸)

باوجود چنین ابیاتی که بنده فقط «مشت نمونه خروار»، تنها اندکی از آنها را بر سبیل مثال به تقدیم رسانیده است. تردیدی باقی نمی ماند که سلاطین غزنوی تعصب مذهبی نداشته اند.

دانشگاه دولتی کالیفرنیا

### فهرست منابع

- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۲۵۳۶.  
 تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، زوار.  
 ریاحی، محمد امین، سرچشمه های فردوسی شناسی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۲.

\* ناگفته نماند که در مصراع ثانی بیت آخر با آن که ضبط چاپی چنین است که آورده ام، به نظرم نسخه بدل «درای» به جای «سرای» درست تر باشد یعنی مصراع دوم مطابق بعضی نسخ باید به صورت «همچو در مزکت آدینه درای» یا طبق ضبط نسخ دیگر به شکل «همچو در مزکت آدینه نوای» تصحیح شود و بنده درای را بر قراءت نوای ارجح می دانم به دلالتی که محل بحث آنها در این مقاله نیست.

عنصرالمعالی کیکاوس، قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴.

عنصری، دیوان عنصری، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

فرخی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، چاپ سوم با تجدید نظر، ۱۳۶۲.  
کسائی مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، تألیف و تحقیق دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

گردیزی، تاریخ گردیزی، به تصحیح ع. حبیبی، تهران.

منوچهری، دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۷۰.

غزالی، ابوحامد، امام محمد غزالی، کیمیای سعادت، به کوشش خدیو جم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

Bosworth, *The Ghaznavids*, The Ghaznavids, Edinburgh: Edinburgh University Press, 1963.

